

روش‌شناسی ارتباط مفاهیم تهلیل و تکبیر با اثبات توحید وجودی در بیان امیرالمؤمنین (ع)^۱

شهناز عزیزی^۲

چکیده

«تهلیل» به معنای «لا اله الا الله» و «تکبیر» به معنای «اکبر من ان یوصف» بوده و در تفاسیر قرآن و شروح نهج‌البلاغه غالباً به ترجمه و تحلیل عبارات مجزای از سیاق و متن، پرداخته شده است. در این پژوهش با روش مفهوم‌شناسی، تحلیل واژگانی، توجه به سیاق و لحاظ نمودن قواعد زبان‌شناسی؛ به تحلیل دو عبارت «تهلیل» و «تکبیر» در متن و با توجه به سیاق و نیز ارتباط با کلیدواژه‌های دیگر متن پرداختیم و به این نتیجه دست یافتیم که تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر چهار رکن توحید هستند که در عبارات توحیدی در پس هم آمده و با ایجاد معرفت و شناخت نسبت به خدا، فرق نهادن بین خالق و مخلوق؛ یکتایی و تک بودن خدا را اثبات نموده و اقرار به بی‌نظیر بودن و تنها پرستیدنی بودن خدا را نتیجه می‌دهند. نسبت دادن تمام خوبی‌ها، خیرها، حسن‌ها و صفات نیک به خدا؛ اقرار به وحدانیت او و این‌که در متن زندگی تنها خداست که مؤثر در وجود است و سپس درک عظمت او از نتایج فقه‌الحدیثی چنین تحلیلی است. در این پژوهش، از چنین تحلیلی با اصطلاح «وجودی»، «تهلیل وجودی» و «تکبیر وجودی» یاد شده است.

واژگان کلیدی: تهلیل، تکبیر، صفات، آیات، نهج‌البلاغه

^۱ - تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۰۹

^۲ - دکتری علوم و معارف نهج‌البلاغه؛ دانشگاه دارالحدیث قم؛ Shahnazazizi40@gmail.com

«تهلیل» به معنای «لا اله الا الله» و «تکبیر» به معنای «الله اکبر» از عبارات پُر تکرار بسیاری از متون توحیدی قرآنی و نهج‌البلاغه‌ای هستند که فهم دقیق و عمیق آن‌ها در برداشت ژرف‌تر از متون وحیانی بسیار مفید هستند. این پژوهش در دو بخش «مفهوم‌شناسی وجودی تهلیل در نهج‌البلاغه» و «مفهوم‌شناسی وجودی تکبیر در نهج‌البلاغه» سامان داده شده است.

الف) مفهوم‌شناسی وجودی تهلیل در نهج‌البلاغه

«تهلیل» همان عبارت «لا اله الا الله» است. بدین معنا که در عالم وجود، جز «الله»، خدای نیست. این که فقط «الله» خالق و رب عالم و موجودات است، یک مقدمه‌ی برهانی دارد که در قرآن و سنت، سپس به تبع آن در فلسفه و کلام، بدان پرداختند؛ اما صبغه‌ی بحث‌های قرآن و سنت، هدایت و سپس راهبری بشر به سوی سعادت و طریق توحید، با زبان همه کس فهم یا زبان وجودی است که از آن به توحید وجودی یاد می‌کنیم.

تهلیل دو مقدمه و یک نتیجه دارد. تسبیح و تحمید مقدمات آن و تکبیر نتیجه آن است. «تهلیل زبانی» شرط مسلمانی، «تهلیل قلبی و عملی» شرط ایمان و توحید؛ و «تهلیل خلوص یافته» شرط «توحید خالص» است. مراتب کمال یافتن «تهلیل» با مراتب «تسبیح» و «تحمید» مرتبت بوده، با التزام به شریعت، اعمال قالبیه و قلبیه، تلقین به قلب و ارتباط وجودی با خداوند تحقق می‌یابد.

در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام)، گفتن خالصانه‌ی تهلیل، به دوری از محرّمات تعبیر شده (این بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمدبن علی، التوحید، ص ۲۴. ح ۲۶) که بیان‌کننده‌ی یکی از مراتب تهلیل است که با مرتبه‌ی سوم تحمید، مرتبط است. مرتبه‌ی بالاتر آن، تهلیل در مرتبه اسماء و صفات الهی است که وقتی در این مرتبه کامل گردد، خالصانه به «لامؤثر فی الوجود الا الله» معترف می‌گردد. نگاه وجودی به توحید خالص و تهلیل را در این سخن امام خمینی می‌توان مشاهده نمود:

«به عقیده‌ی نویسنده، جمیع علوم، عملی است حتی علم توحید. شاید از کلمه‌ی توحید که «تفعیل» است عملی بودن آن نیز استفاده شود؛ چه که به حسب مناسبت اشتقاق، توحید از کثرت رو به وحدت رفتن و جهات کثرت را درعین جمع، مستهلک و مضمحل نمودن است، و این معنی با برهان حاصل نیاید، بلکه به ریاضات قلبیه و توجه غریزی به مالک القلوب باید قلب را از آنچه برهان افاده نموده، آگاه نمود تا حقیقت توحید حاصل شود. بلی، برهان به ما می‌گوید: «لامؤثر فی الوجود الا الله». و این یکی از معانی «لا اله الا الله» است و به برکت این برهان دست تصرف موجودات را از ساحت کبریای وجود کوتاه می‌کنیم و ملکوت و ملک عوالم را به صاحبش رد می‌کنیم و حقیقت «له ما فی السموات و الارض» (نحل/۵۲)، «و بیده ملکوت کل شیء» (یس/۸۳) و «و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» را اظهار می‌کنیم، ولی تا این مطلب برهانی به قلب نرسیده و صورت باطنی قلب

نشده، ما به حدّ ایمان نرسیدیم و از نور ایمان که مملکت باطن و ظاهر را نورانی کند، بهره و نصیبی نداریم، و از این جهت است که با داشتن برهان بر این مطلب شامخ الهی، باز در تکثیر واقیم و از توحید که قره العین اهل الله است، بی‌خبریم؛ کوس «لامؤثر فی الوجود الا الله» می‌زنیم و چشم طمع و دست طلب، پیش هرکس و ناکس داریم: پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود. (شعر از مولوی) «(امام خمینی، توحید، ج ۱، ص ۷)

گونه‌های وجودی تهلیل در نهج البلاغه

رکن «تسبیح وجودی» با مراتبش، زبان و ذهن و دل و جان را از غیر خدا خالی کرده، «معرفت بخش» و «تصدیق کننده» است. رکن «تحمید وجودی» با مراتبش، زبان و ذهن و دل و جان را به «توحید» سوق می‌دهد. رکن «تهلیل وجودی» با مراتبش، زبان و ذهن و دل و جان را در توحید «خالص» می‌گرداند و رکن «تکبیر وجودی» با مراتبش، زبان و ذهن و دل و جان را به «نفی صفات» معترف می‌نماید.

از عبارات توحیدی وجودی تهلیل، چهار مرتبه استخراج می‌شود:

۱- تهلیل وجودی ذاتی

۲- تهلیل وجودی اسمائی - صفاتی

۳- تهلیل وجودی و آیات تدوینی

۴- تهلیل وجودی و آیات تکوینی

۱- تهلیل وجودی ذاتی

بالاترین مرتبه‌ی توحید وجودی در تهلیل، مرتبه نفی صفات است که نمونه‌ی آن در قسمت گونه‌های تکبیر وجودی خواهد آمد.

۲- تهلیل وجودی اسمائی و صفاتی

سه نمونه در این زمینه احصاء شده است:

الف - نمونه اول

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوْلَ لَهُ وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُؤَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْأَعْلَى وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰)

(سپاس و ستایش ویژه الله است که) نخستین هست پیش از هر نخستینی و سرانجام هست پس از هر انجامینی، به آغازگری او بایسته شد که او را نخستینی نباشد، و به بازپسینی او باید که او را انجامی نبود؛ و گواهی دهم که هیچ گونه پرستش شونده‌ای جز الله نیست؛ آن چنان گواهی دادنی که نهانی هماهنگی کند با آشکارا در آن و دل همراه باشد با زبان.

در این نمونه پس از حمدی که برخاسته از تسبیح خدا با صفاتی چون «اول» و «آخر» است؛ «شهادت داده شده به یکتایی خداوند» و این شهادت تمامی نهان، آشکار، قلب و زبان را در بر گرفته و نشان از مرتبه‌ای بالا و کامل از «تهلیل» دارد.

ب - نمونه دوم

«أَحْمَدُهُ اسْتِثْمَاماً لِيَعْمَرَهُ وَ اسْتِسْلَاماً لِعِزَّتِهِ وَ اسْتِعْصَاماً مِنْ مَعْصِيَتِهِ وَ اسْتَعِينَهُ فَاقَهُ إِلَى كِفَايَتِهِ إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ وَ لَا يَبُلُّ مَنْ عَادَاهُ وَ لَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وَزَنَ وَ أَفْضَلُ مَا خَزَنَ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ شَهَادَةٌ مُمْتَحِنًا إِخْلَاصُهَا مُعْتَقِدًا مُصَاصِهَا تَنَمَّسُكَ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا وَ نَدَخِرُهَا لِأَهْلِهَا بِمَا بَلَقْنَا فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ وَ فَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ وَ مَرَصَاةُ الرَّحْمَنِ وَ مَذْخَرَةُ الشَّيْطَانِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۲)

خداوند را سپاس می‌گزارم، به قصد درخواست به اتمام رسانیدن نعمت او و فرود آوردن سر تسلیم در پیشگاه عزت او و درخواست برکنار ماندن از نافرمانی او و از او یاری می‌جویم چه به کفایتش بسی نیازمندم. همان خداوندی که هر که را هدایت کرد البته گمراه نشود و کسی که با او دشمنی کند کمک و پناهی ندارد و آن کس را که او کفایت نماید روی فقر نبیند. پس حمد وی سنگین‌ترین چیزی است که به وزن آید و گرانبهاترین گوهری است که به خزانه رود.

و شهادت می‌دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه؛ یکتا و بی‌شریک است، شهادتی که اخلاص در آن به معرض امتحان آمده و جوهر حقیقت آن مورد اعتقاد صحیح قرار گرفته است. برای همیشه بدان تمسک جویم مادامی که ما را باقی نگه دارد و آن را برای پیشامدهای هولناک ذخیره داریم، چه شهادت به توحید، تحکیم کننده ایمان و گشاینده در احسان و سبب خشنودی خدای رحمان و ابزار راندن شیطان است.

در این نمونه، با حمدی آغاز شده که برخاسته از تسبیح خداوند به واسطه‌ی نعمات او، هدایتگری و ربوبیت اوست. با دیدن این صفات الهی و نسبت دادن آن‌ها به خداوند، شهادت به یکتایی و بی‌نظیر بودن چنین خدایی می‌دهد. وجودی بودن این «تهلیل» و «شهادت بر توحید» بر این مبناست که دست خدای هدایت و دستگیری خدا را در تمامی این عرصه‌ها و در متن زندگی دیده و غیر او را مؤثر نمی‌بیند.

ج - نمونه سوم

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ - لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ - وَ لَا تُعَقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ - وَ لَا تَنَالُهُ التَّجَزُّؤَةُ وَ التَّبَعِيضُ - وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ.» (نهج البلاغه، خطبه ۸۴)

و گواهی می‌دهم که خدائی جز الله نیست و شریک ندارد؛ نخستینی که هیچ‌گونه چیزی پیش از او نیست و پسینی که انجام ندارد، نه پندار بر نشانه و صفتی از او دست یابد و نه دل‌ها بر گونه‌ای از چگونگی او بسته شود و نه بهره بهره کردن و بخش بخش کردن به او دسترسی پیدا کند و نه دیده‌ها و دل‌ها او را فراگیرند.

این نمونه با شهادت بر یکتایی و بی‌نظیر بودن پرستیدنی حکایت دارد که در مقام فکر، قلب و دیده بر شناخت او نمی‌توان دست یافت.

۳- تهلیل وجودی و آیات تدوینی

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَمَ الْهُدَى دَارِسَهُ وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَهُ فَصَدَّعَ بِالْحَقِّ وَ نَصَحَ لِلْخَلْقِ وَ هَدَى إِلَى الرُّشْدِ وَ أَمَرَ بِالْقَصْدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵)

و گواهی می‌دهم که خدایی پرستیدنی جز الله نیست؛ گواهی ایمانی (پایدار) و یقینی (استوار) و گواهی یکتویی و خستویی و گواهی می‌دهم که محمد، بنده (شایسته) او و فرستاده (بایسته) اوست، در هنگامی که او را فرستاد که راه نشان‌دهای راهنمایی ناپدید شده و راه‌های دین زردوده گردیده بود، پس حق را آشکار کرد و آفریدگان را پند و اندرز داد و به راه راست بالنده ره نمود و به میانه‌روی فرمان داد، صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد.

این نمونه با شهادت و تهلیلی آغاز می‌شود که بر اساس ایمان، یقین، اخلاص و اعتراف به زبان است. شهادتی که به واسطه‌ی دیدن صفت ربوبیت خدا با فرستادن پیامبران (علیهم السلام) برای هدایت خلق است.

۴- تهلیل وجودی و آیات تکوینی

«لَا يَسْغَلُهُ شَأْنٌ وَ لَا يُعَيِّرُهُ زَمَانٌ وَ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لَا يَصِفُهُ لِسَانٌ لَا يَعْرُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَ لَا تُحْمِ السَّمَاءُ وَ لَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ وَ لَا ذَيْبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا وَ لَا مَقِيلُ الدَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلَمَاءِ يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأَوْزَاقِ وَ خَفَى طَرَفِ الْأَحْدَاقِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ وَ لَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَ لَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَ لَا مَجْخُودٍ تَكْوِينُهُ شَهَادَةً مِنْ صِدْقَتِ يَتِيَّتِهِ وَ صَفَتِ دِخْلَتُهُ وَ خَلَصَ يَقِينُهُ وَ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸)

هیچ کاری او را سرگرم به خود نمی‌سازد و هیچ گذشت زمانی او را دگرگون نمی‌کند و هیچ جایی او را در خود نگنجانند و هیچ زبانی او را وصف کردن نتواند؛ نه شماره دانه‌های باران از (دانش فراگیر) اودور می‌ماند و نه (شمار)

ستارگان آسمان و نه دانه‌های گردی که باد در هوا پراکند و نه خزیدن مور برسنگ صاف و نه خوابگاه مورچه در شب بسیار تیره. جایگاه‌های فروافتادن برگ‌های درختان و پنهانی نگریستن دیدگان را می‌داند، و گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، بی آن که کسی با او برابر شده باشد و نه آن که درباره او دودلی نشان داده شود؛ و نه دینش پوشیده مانده باشد و نه هستی بخشیدنش را انکار کرده باشد؛ همچون گواهی کسی که آهنگ او راست آمده و درون او به هیچ چیز نیامیخته و ژرفاباور او از هر آلودگی بپرداخته و ترازوهایش گرانبار شده است.

این نمونه از تهلیل، با تسبیح خداوند و حمد او آغاز می‌شود و با ویژگی‌هایی از خداوند که تفکر در آن‌ها، انسان را به اقرار به یکتایی او سوق می‌دهد.

ب) مفهوم شناسی وجودی تکبیر در نهج البلاغه

«تکبیر» رکن چهارم توحید، پس از تنزیه، تحمید و تهلیل، بوده و به معنای تعظیم و بزرگداشت خداست. «تکبیر» در نهج البلاغه با کلیدواژه‌های «الحمد لله» و «تبارک الله» همراه شده است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمِّمْ وَلَا يَنَالُهُ خَدْسُ الْفِطْنِ - الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ [فَيْتَنَّهُ] فَيْتَنَّهُ وَ لَا آخِرَ لَهُ [فَيْنَقُضِي] فَيْنَقُضِي.» (نهج البلاغه، خطبه ۹۴)

پس خجسته [و بس برتر از هر سنجشی] آن خدای باد که همت‌های والاگرا به بلندایش نرسند و تخمین و گمان تیزنگری‌ها به ژرفایش پی نبرند؛ همان نخستین وجودی که پسین انجامی ندارد تا به پایان رسد و انجامی او را نیست تا سپری گردد.

کلیدواژه تحلیل این عبارت توحیدی، «تبارک» از ریشه‌ی «بَرَكَ» است که به «ثَبَاتُ الشَّيْءِ ثُمَّ يَنْفَرُ فُرُوعًا؛ يُقَارِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا.» (ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس زکریا. ترتیب مقایس الغه. ص ۸۵.) و «تبارک الله.» به «تمجید و تجلیل خدا» و به «تعالی الله» تفسیر شده است. (اعراف / ۵۴.)

این واژه در وزن «تفاعل»، «تبارک» به معنای «تَقَدَّسَ، تَنَزَّهَ، تَعَالَى، تَعَاظَمَ»، «ارتفع»، «عُلُوهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.» و «تمجید و تعظیم» می‌باشد. (الأزهری، ابی منصور محمد بن أحمد. تهذیب اللغة. ج ۱۰. صص ۲۳۱ - ۲۳۰.)

بدین معنا که ابتدا مفهومی در ذهن و دل، ثبات می‌یابد که فروع و نتایج متقارب مبارکی در پی دارد. مفهوم ابتدایی و بنیادین، تنزیه خدا از احاطه یافتن بر شناخت او، صفات مادی و محدود بشری است که تلقین یکتایی خدا به قلب، سبب خشوع در برابر این عظمت بی‌همتاست. تحمید خدا و سپس تجلیل علو او و تکبیر ثمرات این فروع سعادت بخش است. چنانچه این واژه به افزایش، افزونی، نمو کردن، افزون شدن، فراوانی و سعادت نیز معنا شده است. (زمانی جعفری، کریم. سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه. ص ۲۷۲.)

تنزیه خدا از صفات ماده و بشری، تمجید، تعظیم و تقدیس خداوند، مفاهیم پیچیده در عبارت «تبارک» هستند که با تفکر و سیر در آنچه از ذات خدا به تصویر کشیده شده به انسان عارض می‌گردد و او را معترف به تنزیه خدا، به معنای فرق داشتن خدا با دیگر مخلوقات، بی‌نظیری و یکتایی خداوند می‌کند و در نهایت او را مقرر به تقدیس خدا و وادار به تعظیم و تمجیدش می‌نماید ترک توجه به غیر خدا، ثمره اول و ثمره دیگر آن القاء و تلقین عظمت الهی و خشوع در برابر یکتای بی‌همتا و ارتباط وجودی و بر اساس محبت برقرار کردن با اوست. ابتدا فرق داشتن خدا با مخلوقات، سپس ترک و قطع توجه از غیر خدا به خدا، نسبت دادن همه چیز به خدا و در نهایت درک عظمت الهی یا همان تکبیر رخ می‌دهد. این چهار حلقه‌ی متصل و تنیده در هم از معرفت و شناخت از خدا و موحد شدن؛ نوعی ارتباط محبت‌آمیز با خداست که با اصطلاح وجودی از آن یاد می‌کنیم.

در حقیقت یک اصل برای ذهن و عقل اثبات می‌شود که تلقین آن به قلب، فروع و فواید فراوانی دارد که بر محور ارتباط وجودی و بر اساس محبت با خدا یا همان توحید وجودی می‌گردد.

گونه‌های وجودی تکبیر در نهج‌البلاغه

در گونه‌های تکبیر وجودی، دو نمونه را که با کلیدواژه‌ی «الحمدلله» و «تبارک الله» آغاز می‌شوند، تحلیل خواهیم کرد. نمونه اول بر مرتبه‌ی اتم تکبیر وجودی و نمونه دوم بر مرتبه‌ی نازله‌ی تکبیر وجودی دلالت دارند.

نمونه اول) مرتبه اتم تکبیر ذاتی

در گونه‌ی تحمید وجودی ذاتی که جمع آیات تکوین و تشریح، اسماء و صفات و توحید ذاتی است، نمونه‌ای آوردیم که پس از حمد وجودی، با تسبیح وجودی، خدای را از آنچه حمد کرده بود نیز منزّه داشته، به مقام تحمید ذاتی پای گذاشته، تهلیل ذات می‌نماید. قرآینی که اثبات می‌نماید، خطبه ۱۸۲ بر توحید وجودی ذاتی دلالت دارد عبارتند از:

۱- واژگان «ازعان»، «توحید»، «اخلاص»، «تعظیم» که معادل هستند با مراتب «تصدیق»، «توحید»، «اخلاص» و «تکبیر یا نفی صفات» با قرآین سیاقی عبارات «نزعنا»، «موحدا»، «اخلاص» و «عظمه» قابل استخراج است.

۲- «تحلیل وجودی الحمدلله» که در آغاز خطبه آمده، دلالت بر وجودی بودن توحید و تحمید وجودی دارد.

۳- عبارت «لاذ به راغباً» که در پایان فراز آمده و تحلیل لغوی «لاذ» ما را به معنای وجودی در این عبارت می‌رساند.

الف - تحلیل وجودی واژه‌های «استعاذه» و «لاذ»

«لاذ» از مادهی «ل و ذ» و «یدلّ علی إطفاء الإنسان بالشیء مستعیذاً به و مستترأ.» و «إذا عاذ به من خوف او طمع.» (ابن فارس، احمد بن فارس، مقاییس اللغة، ص ۸۹۸.) در این ماده، چهار مفهوم «إطفاء»، «استعاذه»، «استتار» و «خوف و طمع» وجود دارد. «استعاذه»، «از عوذ، به معنای گوشت چسبیده به استخوان و به معنای چسبیدن به چیزی» معنای وجودی داشته، «پناه بردن به خدا، چسبیدن به خدا و ملازم خدا شدن» است اما «لاذ و یلوذ» مفهومی گسترده‌تر و بلند تر از استعاذه دارد. طوف کردن، گشتن به دور خدا و استمرار استعاذه به خدا، خود را پوشانیدن، مستتر کردن و در حصار امن خدا، ماندگار کردن است که دلالت بر استمرار ارتباط وجودی با خدا می‌کند. این ارتباط وجودی دو انگیزه‌ی «خوف و طمع» را در خود دارد که البته امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لاذ به راغباً.» انگیزه در این ارتباط وجودی «رغبت» است که از «خوف و طمع» مقامی بالاتر محسوب می‌شود که با مقام توحید وجودی ذاتی نیز تناسب دارد.

اینها قراین توحید وجودی ذاتی است که شامل تمامی مراتب «تسیح وجودی»، «تحمید وجودی»، «تهلیل وجودی» و «تکبیر وجودی» است و با مراتب چهارگانه دین و توحید در خطبه‌ی اول همسوست:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَبْرُ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ امْتِنَانِهِ حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً وَ لَشُكْرِهِ أَدَاءً وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤَمِّلٍ لِنِعْمِهِ وَاقِعٍ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطُّوْلِ مُدْعِنٍ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ رَّجَاهِ مُوقِنًا وَ أَنَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَ خَنَعَ لَهُ مُدْعِنًا وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا وَ لَأَذٍ بِهِ رَاجِبًا مُجْتَهِدًا.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۲)

ستایش و سپاس ویژه‌ی الله است که بازگشت‌های آفریدگان و سرانجام‌های فرمان به سوی اوست. او را بر بزرگی نیکی او و درخشندگی رهنمون او و بالندگی فزون بخشی و زمینه‌سازی بهره‌دهی او را ستایش می‌کنیم و سپاس می‌گزاریم، چنان ستایش و سپاسی که حق او را گزاردنی باشد و سپاس او را به جای آوردنی و به پاداش او نزدیک کننده‌ای و برای افزون دهش نیک او انگیزه‌ای؛ و از او یاری می‌جوییم همچون یاری جستن امیدواری به فزون بخشی او و آرزومندی به سوددهی او و مطمئنی به زیان زدایی او و خستویی به بی‌نیازی و توان او و گردن گذارنده‌ای به کردار و گفتار در برابر او؛ و به او می‌گرویم همچون گرویدن کسی که ژرف باورانه بدو امید می‌دارد و گرونده به سوی او روی می‌نهد و گردن گذارنده برای او فروتنی می‌کند و یکتا داننده به یکتایی او یکتوی می‌ورزد و ستایش کنان او را بزرگ می‌دارد و با خواستاری و تلاش به وی پناه می‌برد.

در ادامه‌ی خطبه مفاهیم تسیح، تحمید، تهلیل و تکبیر وجودی ذاتی را می‌توان مشاهده نمود:

«لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونْ مَمْرُوثًا هَالِكًا وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَاتَنَا مِنْ عَلَامَاتِ التَّيْدِيرِ الْمُتَّقِنِ وَ الْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوَضَّدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ قَائِمَاتٍ بِلَا سَنَدٍ دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ وَ لَا مُطْبِئَاتٍ وَ لَوْ لَا إِفْرَاقُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِدْعَائُهُنَّ بِالطُّوَاعِيَّةِ لَمَا جَمَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ وَ لَا مَسْكَنًا لِمَلَأَنِيَّتِهِ وَ لَا مَصْعَدًا لِكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ

الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْخَيْرَانُ فِي مُخْتَلِفِ فِجَاجِ الْأَفْطَارِ لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءُ نُورِهَا
 ادْلِهِمَامَ سُجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ لَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ الْخَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ
 فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ عَسَقِ دَاجٍ وَ لَا لَيْلِ سَاجٍ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِمَاتِ وَ لَا فِي بَقَاعِ السُّفْعِ
 الْمُتَجَاوِرَاتِ وَ مَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَ مَا تَلَّاسَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ
 مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَ انْهَطَالُ السَّمَاءِ وَ يَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَ مَقَرَّهَا وَ مَسْحَبَ الدَّرَّةِ وَ مَجْرَهَا وَ مَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ
 مِنْ قُوَّتِهَا وَ مَا تَحْمِلُ [مِنْ] الْأَثَى فِي بَطْنِهَا.»

پاک‌خدایی که او را نزیبیده‌اند تا در ارجمندی (زاینده خود) شریک باشد و نزیبیده کسی را تا (پس از خود) جاوار
 برده و نابود شونده باشد. نه هنگامی بر او پیشی بسته است و نه روزگاری و نه فزون شدنی دچار شده است و نه
 کمبودی، بلکه با نشانه‌های گرداندگی استوار خود و فرمان‌گسست‌ناپذیری که به ما نموده، برای خرده‌اشکار
 گردیده است. پس از گواهان آفرینش او، آفریدن آسمان‌هاست که استوار داشته‌هایی بی‌هیچ ستونی و برپا
 ایستاده‌هایی بی‌هیچ پشتیبانی هستند. آنها را فراخواند و آنها پاسخ دادند که فرمان‌پذیرانی گردن‌گذارند، نه
 درنگ‌کنندگان و کندی‌نشان‌دهندگان در کار؛ و اگر خستویی آنها به پروردگاری او و گردن‌گذاشتن آنها به
 فرمانبرداری او نبود، بی‌گمان آنها را نه جایگاهی برای عرش خود می‌ساخت و نه آرمیدن گاهی برای فرشتگان
 خود و نه جای برقرارشدن سخنان پاکیزه و رفتار شایسته آفریدگان خویش. ستارگان آسمان را ره‌نشان‌ها ساخت
 که سرگردان در گوشه و کناره‌های گوناگون دره‌ها بدانها راه یابد. نه تیرگی پرده‌های شب تاریک پرتو‌روشنایی
 ستارگان را بازداشته است و نه پوشش‌های سیاهی سخت ستبر توانسته چیزی از پرتوافکنی روشنی ماه را که در
 آسمان‌ها گسترده است بازگرداند.

پاک‌خدایی که نه سیاهی شامگاهی تیره بر او پوشیده می‌ماند و نه شبی آرمیده، نه در جاهای گوناگون زمین‌ها
 گودافتاده و نه در زمین‌های بلند در کنار هم ایستاده و نه خروشیدنی که تندر در کران آسمان برپا سازد و نه
 چیزی که از آذرخش‌های ابر از هم بپاشد و هربرگ را از جایگاه خود جدا می‌کند (نیز از او پنهان نمی‌ماند)؛ جایگاه
 فروافتادن و آرامگاه دانه باران و جای بر زمین کشیدن مورچه و دانه کشیدنش و روزی بسنده برای پشه و آنچه را
 که مادینه در شکم بردارد، همه را می‌داند.

در بخش دیگری از همین خطبه، «الحمد لله آغازین»، مقام تحمید وجودی، از «لا یدرک بوهیم ... و لا لهوات.»
 تسبیح وجودی، «بل ان كنت صادقا ايها المتكلف لوصف ربك ...» تکبیر وجودی و «فلا اله الا هو ...» تهلیل
 وجودی هستند. این فراز بدلیل تجمیع آیات تدوین و تکوین، اسماء، صفات و ذات، دلالت بر توحید وجودی ذاتی
 دارد:

«وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشُ أَوْ سَمَاءُ أَوْ أَرْضُ أَوْ جَانٌ أَوْ إِنْسٌ أَوْ يُدْرِكُ بَوْهِيمٍ وَ لَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ
 وَ لَا يَسْغَلُهُ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَ لَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ وَ لَا يَخُدُّ بِأَيْنٍ وَ لَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ وَ لَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ وَ لَا يُدْرِكُ

بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يَنْفَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بِلَا جَوَارِحَ وَ لَا أَدْوَاتٍ وَ لَا نُطْقٍ وَ لَا لَهْوَاتٍ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصَفَ رَبِّكَ فَصِفْ جِبْرِيلَ وَ ميكائيلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجْرَاتِ الْقُدُسِ مُرَجَّحِينَ مُتَوَلِّهِهُ عَقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصَّفَاتِ ذُووُ الْهَيْئَاتِ وَ الْأَدْوَاتِ وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلُّ ظَلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلُّ نُورٍ.»

ستایش و سپاس ویژه الله است، آن هستی که هستی داشته است پیش از آن که کرسی‌ای یا عرش‌ی یا آسمانی یا زمینی، یا پری نژاده‌ای یا مردمی زاده‌ای بوده باشد. نه با گمانی دریافت شده، نه با دریافتی اندازه گرفته شود و نه درخواست کننده‌ای او را از دیگری به خود سرگرم کند و نه دریافت کننده‌ای او را به کاستی بیندازد، نه با هیچ چشمی دیده می‌شود و نه با کجا بودن مرز مند می‌گردد، نه با همسران به وصف درآید و نه با چاره سازی و ابزاری بیافریند، نه با حواس کسی بدتوان رسید، نه با مردمان یارستن او را ستجید.

همان خدایی که به گونه‌ای ویژه با موسی سخن گفت و از نشانه‌های خود امری بزرگ را بدو نمایان ساخت: بی‌هیچ اندامی و ابزاری و بی به زبان آوردن و به هم زدن کامی. ای به رنج افکننده خویش! اگر در وصف کردن پروردگارت راستگویی، پس جبرئیل یا میکائیل و سپاه فرشتگان نزدیک به درگاه او را وصف کن که در بارگاه قدس لرزان و سربه زیر، خرده‌هایشان سرگشته از آن است که بهترین آفرینندگان را برای شناخت مرزی بگذارند؛ زیرا تنها آفریدگانی با صفات شناخته می‌شوند که دارای پیکر و ابزارند و نیز آن کس که چون هنگام سرآمد زندگی‌اش رسید به نابودی از پای درآید؛ پس خدایی جز او نیست. با روشنی خود، هر تاریکی را درخشان ساخت و با تاریکی خویش، هر روشنایی را به تیرگی کشانید.

نمونه دوم) مرتبه نازل‌هی تکبیر وجودی

با توجه به این که تحمید وجودی با صفات ذاتی از پروردگار بیان شده که با فعل مضارع عنوان شده‌اند، دلالت بر مرتبه نازل‌هی توحید وجودی و افعال الهی دارد. پس از تسبیح خدا با عبارات «لاتدرکه الشواهد...»، براهین حدوث «الدال علی قدمه بحدوث خلقه...»، براهین عقلی «بما وسمها به...» و براهین علی معلولی «بل تجلی لها بها» می‌فرماید اگر به عظمت قدرت او و نعماتش فکر کنید، به راه راست برمی‌گردید و اگر تفکر شما را به تحمید و توحید وجودی نمی‌رساند، افکار و قلوب شما بیمارند. سپس نمونه‌هایی از آیات الهی را آورده، تحلیل می‌فرمایند تا یکتایی و یگانگی خدا را نشان دهند و در انتها عبارات تکبیر آمده است.

الف - تحمید، تسبیح و براهین آن

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَ لَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَ لَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ وَ لَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ الدَّالُّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزِيَّتِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى

قُدْرَتِهِ وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ وَاجِدٌ لَا يَعْذِرُ وَدَائِمٌ لَا يَأْمَدُ وَ قَائِمٌ لَا يَعْزُبُ تَتَلَقَاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُخَاصَرَةٍ لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَ بِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا وَ لَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْعَائِيَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيدًا بَلْ كَبَّرَ شَأْنًا وَ عَظَّمَ سُلْطَانًا.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵)

ستایش و سپاس ویژه الله است، آن خدایی که ابزار شناخت، او را درنیابند و جایگاه‌ها او را دربر نگیرند و بینندگان او را نتوانند دید و پرده‌ها او را نتوانند پوشید. با نو پدید کردن آفریدگانش راه‌نماینده به از پیش بودن اوست و با نو پدید کردن آفریدگانش نشان دهنده هستی خویش است و همانندی آنها با یکدیگر بر همانند نداشتن او رهنمود است.

همان خدایی که در نوید دادنش راست گفت و از ستم کردن بر بندگانش خود را بالا گرفت، و به داد و برابری در میان آفریدگانش برخاست و در فرمان دآوری بر آنان به دادگری پرداخت. با نوپدید شدن چیزها گواهی بر بی‌آغازی خود خواست و با زدن نشان ناتوانی بر آنها، توانمندی خود را گویاست و به نیست شدنی که همگان را سرنوشتی ناچاری کرد پایندی او پیداست.

یکتاست نه به شمار و همیشگی است نه به روزگار و برپاست نه تکیه‌گاهی او را نگهدار و با پندارها از فراگیر شدن در درون آنها خودداری ورزید و دآوری درباره شناخت فراگیر او را به خود آنها واگذار کرد. بزرگی نیست که بیشینه‌ها او را به هرسو کشیده، به تن و اندام او را بزرگ کرده باشد و دارای آن چنان سترگی نیست که انجامین اندازه‌ها او را به بیش‌ترین اندازه‌ها در تناوری رسانیده‌باشند؛ بلکه به جایگاهی بزرگ می‌باشد و به چیرگی نیرو سترگی او را شاید.

و در ادامه، نتیجه‌ی براهین ذکر شده این است که:

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنِ الْقُلُوبُ غَلِيْلَةٌ وَ الْأَبْصَارُ مَذْخُولَةٌ.»

و اگر در بزرگی توانمندی (پروردگار) و کلانی بهره (او) می‌اندیشیدند، بی‌گمان به راه (راست) باز می‌گردیدند و از شکنجه دردناک آتش می‌ترسیدند، لیکن دلها بیمار است و بینشها عیب‌دار!

سپس طریق تفکر و ارتباط وجودی با خدا از طریق آیات الهی و مخلوقات را می‌گشایند:

«أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرٍ مَّا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ اتَّقَنَ تَرْكِيْبَهُ وَ فُلِقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ انْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُنَّتِهَا وَ لَمَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُتَالُ بِلَحْظِ الْبَصْرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَ تُعْذِهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا تَجْمَعُ فِي حَرْهَا لِتُرِدَّهَا وَ فِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا

مَكْفُولٌ بِرَبِّهَا مَرْزُوقَةٌ بِرَبِّهَا لَا يُغْلِبُهَا الْمَنَانُ وَلَا يَحْرِمُهَا الدِّيَانُ وَلَا فِي الصَّنْفِ الْيَاسِ وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ وَلَا وَفَكَرَتْ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا - [و] فِي غُلُوبِهَا وَ سَفْلِهَا وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفِ بَطْنِهَا وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنَيْهَا وَ أُذُنَيْهَا لَفْضِيَّتْ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا وَ لَقِيَتْ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا - فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا لَمْ يُشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ يُعْنَهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ وَ مَا الْجَبَلِيُّ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً.»

آیا به خرد جانوری که آفریده، نمی‌نگرند که آفرینش او را استوار و بر روی هم سوار کردن اندامش را ریشه‌دار گردانیده و گوش و چشم برای آن شکافت و استخوان و پوست برایش آراست؟!

به مورچه در خردی تنش بنگرید و ریزی ساختارش، نزدیک است که به گوشه چشم دیده نشود، وبه یافته‌های اندیشه دریافت نگردد، چگونه بر زمین زیرپایش به جنبش خیزد و بر سر، روزی‌اش فرود آید، دانه را به سوراخ خود می‌کشد و در آرامگاه خود فراهم می‌گرداند. در گرمای خویش برای سرمایش گردآوری می‌کند و در هنگام وارد شدن برای هنگام بیرون رفتن، روزی آن پابندان شده، در خور نیازش روزی بدان رسیده؛ نه فراهم سازنده زمینه برای سود جستن از بهره آن را به خود واگذارد و نه پاداش دهنده آن را از روزی بی‌بهره دارد، اگر چه در پهن سنگی خشک باشد و افسرده سنگی در زمین فرو رفته!

و اگر در فراز و فرود گذرگاه‌های خوراکی‌های آن (مورچه) و درون به نوک نرم استخوان‌های شکمش، و در سر آن به چشم و گوشش بیندیشی، بی‌گمان از آفرینش آن به شگفتی فرمان رانی و از وصف آن به رنج درمانی! پس والا جایگاه است (آفریدگاری) که آن را بر دست و پاهایش برپا داشت و بر ستون‌های تنش ساختمان هستی‌اش را برافراشت! نه هستی بخشی در سرشتش با او انبار بوده‌است، ونه در آفرینش توانایی او را یاری کرده‌است.

اگر در گونه‌گون راه‌های اندیشه‌ات گام زنی تا به انجامین جایگاهش رسی، با دیدن ریزه‌کاری‌های جدا جدا در آفرینش هر چیزی، و پیچیده ناهمگونی هر جاندار، راهی جز این به تو ننماید که آفریدگار مورچه، همان آفریدگار خرمائن است، و (جز این درنیابی) که در آفرینش جانور بس تنومند و بسریزه و بس سنگین و بس سبک، و بس نیرومند و بس ناتوان، جز یکسانی نمی‌باشد.

ب - تفکر در هستی و خلقت آسمان‌ها و برهان نظم

«وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ فَاَنْظُرْ إِلَى السَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَ اخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ تَفَجَّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَةَ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَذِهِ الْقِيَالِ وَ تَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَ الْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ

فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَدَّ الْمُدْبِرَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَ لَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا [دَعَوْا] أَوْعَوْا وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بِنَاءٍ أَوْ جَنَائِهُ مِنْ غَيْرِ جَانٍ.»

و چنین است (آفرینش) آسمان و هوا و باد و آب. پس نیک بنگر به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و پی‌درپی آمدن این شب و روز و خروشان شدن این دریاها و بسیاری این کوه‌ها و درازی این چکادها و پراکندگی این واژه‌ها، و زبان‌های گوناگون.

پس وای بر کسانی که سرنوشت ساز اندازه‌گذار را نپذیرفتند و گرداننده (جهان آفرینش) را نشناختند! ادعا کردند که آنان همچون گیاه هستند و کشت کننده‌ای ندارند و ناهمسانی ساختارهایشان را سازنده‌ای نمی‌باشد؛ و در آنچه ادعا کردند به هیچ دلیل استوار و روشنی پناه نجسته‌اند و برای سخنی که در اندیشه گنجانیدند به حقیقتی نپیوسته‌اند و آیا هیچ ساختمانی هست بی‌سازنده و انجام گناهی بی‌انجام دهنده؟

ج - تفکر در خلقت ملخ

«وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ وَ أُسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ وَ فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ وَ جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ وَ نَاتَيْنِ بِيَمَانِهَا تَقْرُضُ وَ مِنْجَلَيْنِ بِيَسَارِهَا تَقْبِضُ يَرْهَبُهَا الزَّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ دَبَّهَا وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزْوَاتِهَا وَ تَقْضِي مِنْهُ شَهْوَاتِهَا وَ خَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدِقَّةً.»

و اگر خواستی درباره ملخ گویی، آنگاه که دوچشم فراخ سرخ رنگ برایش آفرید و دو سفیدی چشم چراغ مانند همچون ماه برایش برافروخت و گوش پنهان برایش گذاشت و دهانی راست و درست برایش گشود و دریافتی نیرومند بدان جانور داد و دونیش که با آنها ببرد، و دو پای داس مانند که با آنها بگیرد. کشت و رزان در کشت خود از آن می‌ترسند و اگر همه کسان خود را فراهم آورند، نمی‌توانند آن را برانند تا این که با جست و خیزهایش در کشته در آید و خواسته‌هایش را از آن کشت روا دارد؛ در حالی که همه اندام این ملخ به اندازه انگشت باریکی بیش نیست.

نتیجه‌ی تفکر در براهین ذکر شده، تکبیر وجودی در مرتبه افعال و آیات الهی است:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ يُعْفَرُ لَهُ خَدًا وَ وَجْهًا وَ يُلْقَى إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ [إِلَيْهِ] سِلْمًا وَ ضَعْفًا وَ يُعْطَى لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفًا فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَ النَّفْسَ وَ أَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَ الْبَيْسِ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتِهَا وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا فَهَذَا غَرَابٌ وَ هَذَا عَقَابٌ وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ وَ كَفَّلَ لَهُ بَرِّقِهِ وَ أَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ فَاهْطَلَّ دِيمَمَهَا وَ عَدَدَ قِسَمِهَا فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَ أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.»

پس خجسته باد آن خدایی که «هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه» پیشانی (بندگی) برای او بر زمین نهد و رخسار و چهره برای او به خاک ساید و با گردن نهان و ناتوانی، مهار فرمان بردن به پیشگاه او افکند و از بیم و ترس رشته فرماندهی را به گردن گیرد! پرنده نیز رام فرمان اوست. شمار پر و دم زدن آنها را به آمار آورد و پاهای آنها را بر تری و خشکی استوار کرد. خوراک-های آنها را به اندازه گذاشت و گونه‌های آنها را بر شمرد؛ پس این است کلاغ و این است شاهین، و این است کبوتر و این است شترمرغ، هر پرنده‌ای را به نامش خواند و روزی آن را پایندان کرد؛ و «ابر گرانبار» را پدید آورده، باران پیوسته ریزانش را از آن بیارائید و بهره‌هایش را به شماره فراهم گردانید و زمین را پس از خشک بودنش تر کرد و پس از بی‌گیاه بودنش گیاهش را از آن برآورد.

نتیجه‌گیری

توحید چهار رکن تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر دارد. در این پژوهش با تحلیل و بررسی مفهومی و سیاقی «تهلیل» و «تکبیر» نتایج فقه‌الحدیثی زیر حاصل شد:

۱/ تهلیل و تکبیر، نتیجه تسبیح و تحمید بوده؛ سبب شناخت و معرفت به یکتایی، تک‌بودن و بی‌نظیر بودن خدا و در نهایت موحد شدن و ارتباطی بر اساس محبت با خداوند می‌شود.

۲/ از تحلیل گونه‌های تهلیل در نهج‌البلاغه چهار مرتبه استخراج می‌شود:

۱- تهلیل وجودی ذاتی

۲- تهلیل وجودی اسمائی - صفاتی

۳- تهلیل وجودی و آیات تدوینی

۴- تهلیل وجودی و آیات تکوینی

۳/ در گونه‌های تکبیر وجودی، دو نمونه را در نهج‌البلاغه یافتیم که با کلیدواژه‌ی «الحمد لله» و «تبارک الله» آغاز می‌شوند. نمونه اول بر مرتبه‌ی اتم تکبیر وجودی و نمونه دوم بر مرتبه‌ی نازل‌ی تکبیر وجودی دلالت دارند.

۴/ تحلیل و مفهوم‌شناسی واژگان «تبارک»، «استعاده» و «لاذ» در مفهوم‌شناسی عبارات توحیدی جزو نکات حائز اهمیت هستند.

منابع

قرآن کریم

نهج‌البلاغه شریف

۱. الأزهري، أبي منصور محمد بن أحمد، تهذيب اللغة، حققه و قدمه: عبدالسلام هارون، راجعه: محمد على النجار، بی تا.
۲. ابن فارس، أبو الحسين أحمد بن فارس زكريا، ترتيب مقاييس اللغة، ترتيب و تنقيح: على العسكري و حيدر المسجدي، چاپ ۱، قم: مركز دراسات الحوزه و الجامعه، ۱۳۸۷ ش.
۳. امام خميني، سيد روح الله، توحيد، تدوين: فروغ السادات رحيم پور، چاپ ۱، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۸۷ ش، ج ۱ و ۲.
۴. شيخ صدوق، محمد بن على بن بابويه، التوحيد، ترجمه: على اكبر ميرزاى، چاپ ۲، ناشر: علويون، ۱۳۸۸ ش.
۵. زمانى جعفرى، كريم، سبرى در فرهنگ لغات نهج‌البلاغه، چاپ ۱، تهران: انتشارات كيهان، ۱۳۶۷ ش.

